

مقاله



دوگ باندو (Doug Bandow)

۲۲ اگوست ۲۰۰۸ (۱ شهریور ۱۳۸۷)

برگردان: چشم‌انداز ایران

نشانه‌هایی از کهولت امپراتوری

نقدی بر کتاب «محدودیت‌های قدرت: پایان دوران برتری جویی و خودبزرگ‌بینی امریکا»

و تمهیدات آن کشور مبنی بر احترام به تمامیت ارضی و حق حاکمیت کشورها از جمله گرجستان و لزوم خودداری از تهاجم و اشغال دیگر کشورها کرد.

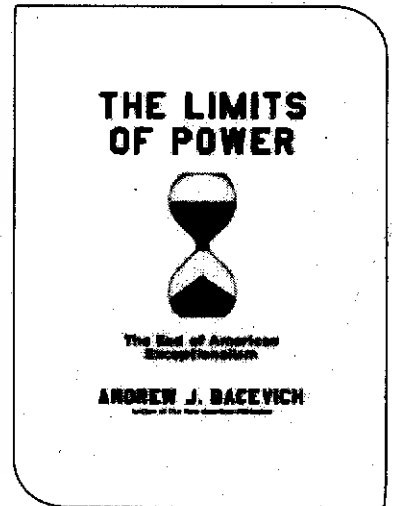
اما ارتش روسیه در یک دهن کجی آشکار به امریکا همچنان به پیشروی خود ادامه داد. دولت امریکا خود را در وضعیتی درمانده و ناتوان یافت. برای یک‌بار هم که شده، واشنگتن نیز همانند اروپا حرف چندانی برای گفتن نداشت و در عمل کاری از دستش بر نمی‌آمد. مقامات امریکایی تنها می‌توانستند با نگرانی و اضطراب فراوان منتظر بمانند تا نظر مسکو عوض شود.

باسویج، یک سرهنگ بازنشسته ارتش، یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان امروز در حوزه سیاست خارجی است. در «نظامیگری نوین امریکایی»، او به این نکته پرداخته که چگونه این کشور به یک جمهوری بزرگ با دولتی محدود و مختص حفظ و حراست از آزادی‌های فردی به‌شمار می‌آید، به تکیه بر نیروی نظامی به‌عنوان ابزاری سیاسی در سطح جهانی و استفاده مکرر از آن روی آورده است. متأسفانه این تنها کشورهایی مانند آلمان و بلژیک نبوده‌اند که رویکردی میلیتاریستی داشته‌اند. در «محدودیت‌های قدرت»، باسویج به کشتی در حال فرغ شدن، و یا شاید هم فرغ شده امریکا اشاره می‌کند که دیگر حتی قادر نیست از رویه‌رو شدن یا واقعیت‌گریزی چه برسد به این که راه چاره‌ای برای آن بیاید. دو دهه پیش هنگامی که دیوار برلین فرو ریخت و کمونیسم فروپاشید، دنیا بسیار متفاوت از حال به نظر می‌رسید. اما «پیروزی» ایالات متحده در جنگ سرد، به گفته باسویج، نه صلحی به همراه آورد و نه منافی حاصل از صلح. برعکس، با آغاز سال ۱۹۹۱ «ایالات متحده تازه پا به دهه‌ای از مداخله جویی‌های بی‌سابقه گذاشته بود».

البته امریکاییان بر این باورند که امریکا مقصر و آغازکننده هیچ‌یک از جنگ‌هایی که درگیر آنهاست، نمی‌باشد.

هسرای ملی‌گرایان سرسخت و افراطی و محافظه‌کاران جدید، پذیرش محدودیت به معنی نظارت و کاستن از هزینه‌ها یا افول غیرقابل برگشت می‌باشد. در واقع موضوع برعکس است. پذیرش و اقرار به محدودیت‌های قدرت امریکا پیش شرط ضروری برای پایان دادن به آسیب‌ها و لطمات دهه‌های اخیر و حفظ و حراست از دستاوردهای است که نسل‌های پیشین از ابتدای تأسیس این کشور تا کنون با تحمل هزینه‌های فراوان محقق ساخته‌اند. اصرار و پافشاری بر تظاهر به این که ایالات متحده ابرقدرتی یگانه و بی‌رقیب است، تنها به وخامت مسائل و مشکلاتی که با آن روبه‌رو هستیم خواهد انجامید. هر چه بیشتر امریکاییان پیامد وابستگی را نادیده بگیرند و هر چه بیشتر سیاست‌گذاران امریکا تلاش کنند تا وانمود نمایند این کشور می‌تواند جهان را به میل خود تغییر دهد، و قتش که برسد سقوطی ناگهانی و مرگبارتر در انتظارش خواهد بود.

توهم و عدم واقع‌گرایی حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده را به خوبی می‌توان در اظهارات و واکنش‌های رسمی مقامات دولت بوش و بویژه جان مک کین در مورد روسیه و گرجستان مشاهده کرد. طی چند دهه اخیر، ایالات متحده اقدام به بمباران، حمله، اشغال و یا فتح کشورهای گرانادا، پاناما و هائیتی (دو بار)، بوسنی، صربستان، افغانستان و عراق (دو بار) کرده است، که این امر سبب ایجاد این توهم نزد این کشور شده است که هیچ قدرتی توانایی رقابت و ایستادگی در برابر او و آسیب‌رساندن به منافعش را ندارد. بنا بر این خیلی طبیعی بود که روسیه با نیروی سه‌هنگام خود و با شدت هرچه تمام‌تر نسبت به هجوم گرجستان به اوستیای جنوبی و واکنش نشان دهد و نسبت به اعتراض‌ها و خرد فرمایش‌های مداخله‌جویانه واشنگتن بی‌تفاوت بماند. جالب است ایالات متحده که خود هنوز عراق را در اشغال داشت و به‌تازگی نیز کوزوو را از صربستان جدا کرده است، شروع به موعظه و سرزنش روسیه و یادآوری مسئولیت‌ها



اگر یک اصل وجود داشته باشد که بتوان دیدگاه محافظه‌کاران جدید را با آن توصیف کرد، آن اصل چیزی نخواهد بود جز این که هیچ حد و مرزی برای قدرت امریکا وجود ندارد. تا هنگامی که مردم امریکا متحد هستند، تا هنگامی که آنان اراده لازم را از خود نشان می‌دهند، برتری و تسلط بر جهان به صورت خود به خود و طبیعی و حتی بدون تلاش و زحمت به دست خواهد آمد. هر کس که نظری خلاف این اجماع همگانی داشته باشد، آشکارا یک از پیش‌باخته و یا خائن است، کسی که از امریکا نفرت دارد و در وهله نخست امریکا را سرزنش کرده و گناهکار می‌داند و کسی که امیدوار است نیروهای امریکا را در میدان نبرد شکست خورده ببیند.

این جریانی مهم است که کارایی خود را در تیرنه مدافعان و مبلغان امپریالیسم نو از مسئولیت ناکامی سیاست‌های مورد علاقه‌شان، به اثبات رسانده است. اما آنانی که به دنبال دخالت بی‌حد و مرز هستند کوشیده‌اند تا واقعیت را نادیده بگیرند. استاد دانشگاه بوستون، پروفیسور اندرو باسویج در کتاب «محدودیت‌های قدرت» می‌نویسد:

ما فرشتگان پاک و معصومی هستیم که در دنیایی بی‌رحم و گناه‌آلود زندگی می‌کنیم و ناگزیریم گناه برای دفاع از ارزش‌های خود تبدیل به بانوان جنگجوی خشن شویم.

وقتی جنگ‌هایمان نتیجه نمی‌دهد و به مصیبت تبدیل می‌شود، برای نمونه در مورد عراق، نوک پیکان سرزنش و انتقاد را به سوی رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش، معاون او دیک چنی و شماری دیگر از مقامات برمی‌گردانیم. اما باسویج به این سادگی دست از سر مردم امریکا بر نمی‌دارد.

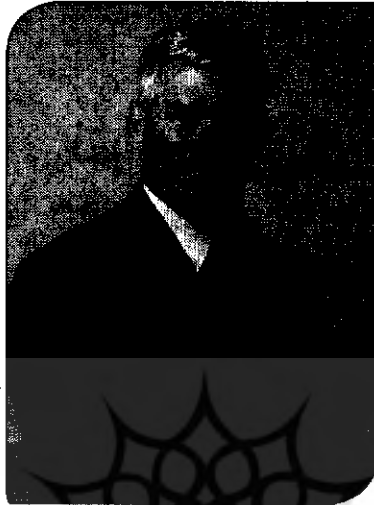
او می‌نویسد: آنچه ما را به جنگی بی‌پایان کشانده که راه خروجی از آن برایمان متصور نیست، از درون خودمان نشأت گرفته است، دهنده‌هاست که سیاست خارجی که به‌عنوان یک تجلی‌گاه بیرونی برای آرزوها، تمایلات و هراس‌های درونی جامعه امریکایی عمل کرده است، در دوران ما، به شکلی فزاینده به محل ظهور اختلالات و مشکلات درونی جامعه تبدیل شده است؛ تلاشی برای رفع و رجوع و یا به تأخیر انداختن پیامد منفی ناشی از تضادها و تعارضات موجود در شیوه زندگی جامعه امریکایی. تجلی‌نهایی این تعارضات، وضعیت جنگی دائمی و مستمری است که از مدت‌ها پیش گریبان ایالات متحده را گرفته است.

باسویج مشکل اول را «بحران مصرف‌گرایی» می‌نامد. امریکایی‌ها همیشه زیاده‌خواه بوده و با هیچ چیز راضی نمی‌شوند. در نوشته انتقادی خود، باسویج هیچ‌کس را از تیغ تیز انتقاد خویش مصون و در امان نگه‌نمی‌دارد و از جمله الگوی محافظه‌کاری، یعنی رونالد ریگان را به باد انتقاد گرفته و او را «مبلغ نوین مصرف‌گرایی»، سیاستمداری که بهانه و اجازه اخلاقی لازم را در اختیار ابراتورری مصرف‌قرار داد، خطاب می‌کند.

با وجود این که باسویج گاهی سطحی و کلی به موضوع می‌پردازد، اما به هر حال مسئله کاملاً جدی و واقعی است. البته محدودیت‌هایی هم وجود دارد، سیاستمدارانی مانند جیمی کارتر که از «بحران اعتماد» رنج می‌بردند، هیچ‌گونه درک و توانایی برای تشخیص آن محدودیت‌ها و هیچ‌گونه قدرت و اختیاری برای اعمال آنها ندارند. امریکایی‌ها به‌طور طبیعی وقتی از سوی امثال کارتر، که دستاوردهای قابل حصول در یک جامعه آزاد را نادیده گرفتند، مورد نصیحت و موعظه قرار گیرند، عصبانی و برافروخته می‌شوند. اما به هر حال، آنچه باسویج به‌خوبی آن را می‌بیند، خودداری امریکایی‌ها از پذیرفتن این مسئله است که در نهایت باید برای این اسراف و ریخت و پاش اقتصادی در خانه و برتری ژئوپولیتیک در خارج از خانه، هزینه‌ای بپردازند. کسری بودجه فدرال رو به افزایش است، وال استریت وثیقه‌ها را تصاحب می‌کند، خدمات درمانی و تأمین اجتماعی با تراز منفی افزون بر ۱۰۰ تریلیون دلار روبه‌رو هستند،

صنعت مسکن نیازمند یارانه است و امریکایی‌ها به تازه‌ترین مسائل و گرفتاری‌های پاریس هیلتون [هنرپیشه و خواننده زن امریکایی] بیشتر اهمیت می‌دهند تا وضعیت خزانه‌داری ایالات متحده.

باسویج می‌نویسد: «در چنین اوضاعی، دولت بوش از پروژه به‌شدت جاه‌طلبانه برتری جهانی



از زمان روزهای آغازین تأسیس کشور امریکا تغییر چندانی نکرده است، اما اصل آن سیستم حکومتی که مورد نظر مؤسسان این جمهوری و تدوین‌کنندگان قانون اساسی آن بود - یک جمهوری فدرال که قدرتش را از مردم گرفته و دولت مرکزی قدرت محدود و مشخصی را برای اعمال کردن در اختیار دارد - دیگر وجود خارجی ندارد.»

محدودیت‌ها و کنترل قانونی بر حکومت، بویژه قوه مجریه به شکلی ناگوار کاهش یافته‌اند و مهار دولت از دست خارج شده است.

باسویج یادآور می‌شود: «با قدرت گرفتن و برتری یافتن بالاترین مقام اجرایی کشور، یعنی رئیس‌جمهور، قوه مقننه نه تنها قدرت و نفوذ خویش را از دست داد، بلکه کم‌کم خود را در معرض تمسخر همگان یافت.»

برعکس ادعاهای دولت بوش و گروه کُر یونانی محافظه‌کاران جدید دنباله‌روی آن، قدرت حکومتی و اختیارات روز به روز ضعیف‌تر و اصلاح‌ناپذیرتر، نتوانسته است امنیت بیشتری را برای امریکا به ارمغان آورد، بلکه نارسایی‌ها و گاهی فجایمی در حوزه امنیت ملی پدید آمده که باسویج به آنها اشاره می‌کند: «ناکامی در



پیش‌بینی و پیشگیری از فاجعه ۱۱ سپتامبر، ناکامی در یافتن و سپردن عاملان اصلی آن به دست عدالت، ناتوانی از یافتن راهی منطقی، واقع‌گرایانه و از نظر استراتژیک سازمان‌یافته، برای مقابله با تهدید ناشی از افراط‌گرایی اسلامی و مهمتر از همه خطاها و شکست‌های فاحش مربوط به جنگ در عراق و افغانستان.»

ارتش و نیروهای مسلح نیز از گزند انتقاد در امان نیستند. ایرادات بسیاری هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد. بخشی از تصمیمات و سرزنش‌ها متوجه اشخاص است. اما از دیدگاه او مشکلات بسیار فراتر و ژرف‌تر از اینهاست، برای نمونه او به «سه توم بزرگ» اشاره می‌کند: نخست این که،

برده‌برداری می‌کند. شعار این پروژه حفظ قدرت و ثروت هنگفت امریکایی‌ها بود، گرچه شیوه زندگی یادشده که دست کم برای دو نسل بر پایه اصل ارضای نیازهای خود و مصرف هر چه بیشتر حاکم بوده است، به میزان زیادی منابع در دسترس برای تحقق این اقدام متهورانه امپریالیستی را کاهش داده است. تعجبی ندارد که اوضاع چنین به هم ریخته است. باسویج سپس به بحران سیاسی می‌پردازد. این تحلیل دقیق برای هر آن کس است که آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را جدی می‌گیرد.

او می‌نویسد: «در سیاست معاصر امریکا، ظواهر، حقیقت را می‌پوشانند. گرچه متن قانون اساسی

این و آخر ۸۷



اختلاف‌های میان خود که در زمان جنگ ویتنام به اوج خود رسیده بود، به همدلی و همسویی برسند. در واقع او می‌نویسد: «حوادث ۱۱ سپتامبر مهر تأییدی دوباره بر این واقعیت گذاشت که عموم جامعه ترجیح می‌دهند کسی دیگر به غیر از فرزند خود را برای تعقیب و نابودی تروریست‌ها، گسترش دموکراسی و تضمین دسترسی دائم به ذخایر انرژی جهان به صحنه نبرد بفرستند.» باسویچ برداشت خودش را از درگیری‌ها و مخاصمات اخیر دارد، از جمله فایده محدود استفاده از نیروی نظامی؛ جایی که امید گسترش دموکراسی در آن می‌رود.

این کتاب با عنوان
The limits of power: The end of American Exceptionalism
نوشته اندرو باسویچ (Andrew J. Bacevich) توسط انتشارات مترو
پولیتن در سال ۲۰۰۸ انتشار یافته است.

پنتاگون تعریف جدیدی از جنگ ارائه داده است. عراق عکس این جریان را ثابت کرد. افغانستان نیز بر این درس عبرت، مهر تأیید دوباره‌ای زده است، البته اگر امریکایی‌ها پند بگیرند.

سپس می‌رسیم به این ادعا که رهبران لشگری و کشوری بر سر اصول راهنمای استفاده از زور به توافق رسیدند، اما باسویچ نظر دیگری دارد: «اتحادی عجیب و ناهمگون میان چیکرایان ساده‌لوح و پاک‌نیت از یک‌سو و ناسیونالیست‌های متعصب دست راستی و جنگ‌طلب از سوی دیگر، توانست محدودیت‌های قانونی استفاده از زور را کنار زده و به هیچ انگارد. در نهایت مورد سوم و آخرین مورد، این تصور که مردم به‌عنوان جامعه مدنی و نیروهای مسلح توانستند با کنار گذاشتن

براندازی: یک قرن تغییر حکومت‌ها به‌دست آمریکا از هاوایی تا عراق



نویسنده: استیون کینزر

برگردان: فیض‌الله توحیدی

ناشر: صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۷ (۶۶۹۳۶۵۷۵-۰۲۱)

قیمت: ۸۰۰۰ تومان، ۲۷۰ صفحه

نثر صمدیه افتخار دارد که کتاب پیشین آقای استیون کینزر با عنوان همه مردان شاه» با ترجمه لطف‌الله میثمی را منتشر کرد و اینک کتاب دیگری از او بانام «براندازی» با ترجمه دکتر فیض‌الله توحیدی را منتشر می‌کند. کینزر در گفت‌وگویی با فریبا امینی، دیدگاه‌های خود را درباره کتاب براندازی می‌آورد که ترجمه این گفت‌وگو با عنوان سخن ناشر در آغاز کتاب آورده شده است. این کتاب شامل چهارده فصل است، پشت جلد کتاب آمده:

«روایت سریع تاریخی از کودتاها، انقلاب‌ها و حمله و اشغال کشورها که ایالات متحده از طریق آنها چهارده دولت خارجی را سرنگون کرده و البته همیشه نیز به سودش تمام نشده است. «سیاست تغییر رژیم» با دولت جورج دبلیو. بوش شروع شد، اما برای مدت بیش از یک‌دهسال بخشی مهم و اساسی از سیاست خارجی ایالات متحده بوده است.

در آغاز و با سرنگون کردن نظام پادشاهی هاوایی در ۱۸۹۳ و در ادامه با جنگ اسپانیا - آمریکا و سپس جنگ سرد تا دوران حاضر، ایالات متحده در سرنگونی دولت‌هایی که بر سر راه اهداف سیاسی و اقتصادی‌اش قرار گرفته و در برابر آنها مقاومت کرده‌اند کوچکترین تردیدی به خود راه نداده است.

حمله به عراق و اشغال آن در سال ۲۰۰۳، تازه‌ترین نمونه و هر چند احتمالاً نه آخرین نمونه از خطرات نهفته در این گونه عملیات‌هاست.

در کتاب «براندازی»، استیون کینزر، داستان سیاستمداران، جاسوسان، فرماندهان نظامی و مدیران کمپانی‌ها و سوداگران ماجراجو و جسوری را روایت می‌کند که خودسرانه و به تشخیص خویش اقدام به سرنگونی و تغییر رژیم‌های حاکم در کشورهای خارجی کرده‌اند. او به تشریح سه دوره در این یک‌دهسال تغییر رژیم توسط آمریکا می‌پردازد: دوره امپریالیستی، که گویا، پورتوریگو، فیلیپین، نیکاراگوئه و هندوراس را به زیر نفوذ و تسلط آمریکا در آورد؛ دوره جنگ سرد که عملیات سری و مخفیانه بر ضد ایران، گوانتانامو، ویتنام جنوبی و شیلی را در پی داشت و دوره حمله نظامی و اشغال کشورها که در این دوره نیروهای نظامی آمریکا اقدام به سرنگونی دولت‌های گرانادا، پاناما، افغانستان

و عراق کرده‌اند.

کینزر شرح می‌دهد که چرا دولت ایالات متحده اقدام به انجام چنین عملیاتی کرده و این که چرا بسیاری از آنها چنین پیامدهای درازمدت فاجعه‌باری داشته‌اند، که این امر با توجه به تلاش کنونی ایالات متحده برای تعریف و تعیین نقش خود در جهان معاصر، کتاب «براندازی» را به روایتی عبرت‌آموز و هشداردهنده و حامل هشداری فوری تبدیل می‌کند.